

۶۳ - افعال معین را در جمله‌های زیر بگویید :

شاید بیایم ، اگر توانستم خواهم آمد ، توانستن یا رستن است : شاید بود که از در دریایی . چند وقت است که باتو روبرو میشوم ؟ شاگرد اول شدن نتیجه‌ی درس خواندن است .

توانا بود هر که دانا بود      بدانش دل پیر برنا بود

۶۴ - بای (ب) تأکید کدام است ؟

۶۵ - در اول افعال زیر بای تأکید یا زینت افزایید : نویس ، خواهم ، رسانم ، شنوم ، نماند ، خورد ، شنید ، رو ، رفتم ، رسد ، شود ، خواه ، کاو ، گوی ، نمای .

۶۶ - افعال باقاعده کدام است ؟

۶۷ - افعال بی‌قاعده کدام است ؟

۶۸ - فعلهای باقاعده و بی‌قاعده را در مصدرهای زیر بگویید: خوردن ، نشستن ،

رویدن ، دویدن ، کشتن ، جستن ، رستن ، دانستن ، دریدن ، آشامیدن ، نوشیدن ،

شناختن ، شناسانیدن ، شتافتن ، زدن ، پالاییدن ، آزیدن ، خشکیدن ، جنگیدن ،

رسیدن ، آموختن ، بیختن ، آلودن ، آزمودن ، اندودن ، کافتن ، پنداشتن ، گذاردن .



## بخش ششم

### قیود (قیدها)

۳۶۱ - قیود جمع قید است ، و آنها کلماتی هستند که به صفت یا فعل یا قید دیگر افزوده شوند ، و مفهوم آنها را بچیزی از زمان ، یا مکان و یا حالت و غیره مقید سازند ، مانند : بهرام بسیار زیرک است ، فرهاد راست می گوید ، این کار خیلی عاقلانه است . در این جمله ها ، کلمات : بسیار ، راست و خیلی قید است که به صفت و فعل و قید اضافه شده اند ، و معنای آنها را تغییر داده اند .

۳۶۲ - قید بر دو گونه است : قید مختص ، قید مشترك . قیدهای مختص آنهایی هستند که همیشه قید باشند ، مانند : هنوز ، هرگز . قیدهای مشترك ، آنهایی هستند که در غیر قید نیز بکار روند ، مانند : خوب ، بد ، زشت و نیک ، که گذشته از حالت قیدی ، صفت هم واقع میشوند .

۳۶۳ - به تقسیم دیگر ، قید باعتبار لفظ بر سه قسم است : قید مفرد ، قید مرکب و قید مؤول .

قید مفرد ، قیدی است که از جمله یا حرف اضافه تشکیل نشده باشد ، مانند : دیر ، زود ، خوب ، راست ، کج .

قید مرکب ، قیدی است که از حرف اضافه و مضاف الیه آن ترکیب یافته باشد ، مانند : برای خدا ، بادلی فارغ ، بخواری .

قید مؤول ، جمله‌یی است قیدی که بمفرد تأویل میابد و یکی از حروف ربط آغاز می‌شود ، سعدی گوید :

تا دل دوستان بدست آری      بوستان پسر فروخته به

یعنی : برای بدست آوردن دل دوستان

اسدی گوید :

بود تن قوی تا بود دل بجای چو ترسید دل مست شد دست و پای

یعنی : در مدت بجای بودن دل تن هم قوی است .

۳۶۴ - قید را از نظر معنی اقسام بسیار است که مشهورترین آنها از این قرار است :

نخست : قیدهای زمانی ، مانند : پیوسته ، گاهی ، ناگهان ، همواره ، همیشه ، دایم ، دردم ، باز ، بازهم ، اکنون ، کنون ، چاشت ، بیپنکام ، هنگام ، دی ، دیر ، دیرین ، پسین ، پیشین ، نیمروز ، بامدادان ، شامگاهان ، امروز و فراز (امروز و فردا) ، روزفراخ (چاشتگاه) ، حالا ، زود ، بامداد ، شام ، دوش ، دوشینه : روز ، شب ، نیمروز ، نیمه شب ، امروز ، امشب ، فردا ، پس فردا ، پسین فردا ، دیروز ، پریر ، پرین (دیروز) ، پرندوش (پربشب) ، پریروز ، امسال ، پار ، پیرار ، پارسال ، وانگهی ، قضارا ، هماندم ، گاه ، بیگاه ، گاه گاه ، شبانگاه ، ناگاه ، ایدون ، دمادم ، شبانه ، همیدون ، ای بسا ، هنوز و مخفف آن نوز) ، برفور ، جلد ، پاسی ، بزودی ، هیچگاه ، همه گاه ، گاهگاهی ، بارها ، بیش و بیشتر .

کلمات اتفاقاً ، احیاناً ، عجاظه ، الساعه ، فوراً ، عنقریب ، ابدأ ، من بعد ، مادام ، الان ، دایماً ، بفته : سابقاً ، بعداً ، قبلاً ، تدریجاً ، قیدهای زمان عربی اند که از عربی در پارسی آمده است .

۳۶۵ - دوم : قیدهای مکانی : مانند : پس ، پیش ، نزد ، نزدیک ، برابر ، چپ ، راست ، زبر ، زیر و زبر ، درون ، اندرون ، بیرون ، دور ، فرا ، فرو ، اینک ، اینجا ، آنجا ، کجا ، هر جا ، همه جا ، تنها ، رو برو ، رویاروی ، کنار ، گرداگرد ، پیرامون ، ایدر (اینجا) ، بالا ، پایین ، روی ، فود ، توی ، فراخ ، درازا ، چپ ، راست ، درمیان ، فرود ، واپس ، بر است ، بچپ ، کران در کران ، کلمات : فوق ، تحت ، قبل ، بعید ، بعد ، عقب ، یمین ، یسار ، خارج ،

مخاذی ، داخل ، قدام و خلف ، قیود مکان عربی است که از عربی وارد زبان پارسی شده است .

۳۶۶- سوم: قیدهای مقدار، مانند: چند، چندان، اندک، اندکی، کم، کمی، کمتر، بسیار، بیش، بیشتر، کمابیش، همه، پاك، نختی، یکسر، سراسر، برخی، هیچ، پس، جوجو، فراوان، بسا، بسی، خیلی، پر، افزون، همسنگ، کلمات: تقریباً، تخمیناً، کثیراً، قليلاً، لا اقل، کلاً، جزء، قليل، زیاده و من حيث المجموع، قیدهای مقدار عربی است که در زبان پارسی وارد شده است.

۳۶۷- چهارم: قیدهای تأکید و ایجاب، مانند: هرآینه، بلی، بچشم، آری، بی گمان، بلکه، بی گفتگو، بدرستی، راستی، راستی را، بس، بی چند و چون، بی چون و چرا، سخت، نیز، پاك، درست، ناچار، کلمات: حتماً، البته، مسلماً، واقعاً، لاجرم، لابد، یقیناً، جداً، مطمئناً، بل، قطعاً، یقین، قیدهای تأکید و ایجاب عربی هستند، که در زبان پارسی وارد شده اند.

۳۶۸- پنجم: قیدهای ترتیب، مانند: نخست، سرانجام، دسته دسته، یکان یکان، فوج فوج، پیایی، دمام، یکباره، دوباره و باز، کلمات: اولاً، ثانیاً، ثالثاً، واحداً، بعد واحد و بعدها، قیدهای ترتیب عربی است، که در زبان پارسی وارد شده اند.

۳۶۹- ششم: قیدهای نفی، مانند: نه، هیچ، خیر، هرگز، نی، نی، هیچگاه، بهیچ رو، بهیچ سان، بهیچ وجه و نخیر، کلمات: اصلاً، ابدأ، مطلقاً، حاشا و کلاً، قیود نفی عربی است، که وارد زبان پارسی شده اند.

۳۷۰- هفتم: قید چگونگی، مانند: آهسته، نیک، خوب، آنگونه، بطوری، درست، بد، بخوبی، خندان، شادان، نالان، سواره، پیاده، تند، رایگان، بفرخی، بفیروزی، چست و چالاک، خواه و ناخواه، سر بسته، نهفته، عاقلانه، آشکار، پنهان، مردوار، دشوار، تنها، گران، ارزان، ننگ لنگان، افتان و خیزان، آسان، آشکار، پیرسان، شتابان، رایگان.

کلمات : عالماً ، عامداً ، صراحةً ، عنفاً ، قهراً ، شفاهاً ، كتباً ، معجلاً ، سهواً ، عمدأً ، قصدأً ، غفلةً ، سرأً و فقط قیدهای چگونگی عربی است که وارد زبان پارسی شده‌اند .

۳۷۱ - نهم : قیدهای استثناء ، مانند : جز ، مگر ، جز که ، مگر که ، الا ، غیر و سوا (عربی) .

۳۷۲ - دهم : قیدهای استفهام ، مانند : کی ، تا کی ، تا چند ، چرا ، چه مایه ، برای چه ، آیا ، مگر ، چون ، چنان ، کدام و چطور .

۳۷۳ - یازدهم : قیدهای شك و گمان ، مانند : پنداری ، گویی ، گویا ، گمانم ، مگر و شاید ، افتد ، دور نیست ، بواك و مگر .

۳۷۴ - دوازدهم : قیدهای شرط ، مانند : هر گاه و هر وقت .

۳۷۵ - سیزدهم : قیدهای علت و استفهام ، مانند : چرا ، چون ، بچه دلیل ، از بی ، از اینرو ، زیرا ، زیراك ، بدلیل ، بجهت ، از آنجهت ، از آن ، از برای ، از آنروی ، از لحاظ و از حیث .

۳۷۶ - چهاردهم : قیدهای استعلا ، مانند : فراز ، روی و بر .

۳۷۷ - پانزدهم : قیدهای تکرار ، مانند : باز ، دگر ، دیگر ، دوباره ، دیگر بار ، دو دیگر و سدیگر (سه دیگر) .

۳۷۸ - شانزدهم : قیدهای سوگند ، مانند : بخدا ، بجان ، خدارا و برای خدا .

۳۷۹ - هفدهم : قیدهای تمنا ، مانند : کاش ، کاشکی ، ای کاش ، آیا بشود ، بوسه ، انشاءالله .

۳۸۰ - هجدهم : قیدهای تشبیه ، مانند : اینگونه ، همانا ، مانا ، چنین ، چنان ، اینگونه ، کردار ، بکردار ، برسان ، بسان .

۳۸۱ - هر گاه با آخر صفت لفظ «-آنه» افزوده شود ، آن صفت تبدیل به

قید کیفیت یا چگونگی میشود ، مانند : دلیر ، دلیرانه ، بیخرد ، بیخردانه .

فقیر ، فقیرانه . جسور ، جسورانه . عاقل ، عاقلانه . جاهل ، جاهلانه .  
 برای ساختن قید چگونگی یا کیفیت از صفاتی که مختوم به آنه است ، با آخر آنها  
 گاهی «-وار» نیز افزایند، مانند: دیوانه، دیوانه‌وار، بیگانه، بیگانه‌وار، مردانه،  
 مردانه‌وار .

۳۸۲ - گاهی با افزودن يك «ه» غیر ملفوظ با آخر اسم مرکب قید سازند ،

مانند : همساله ، پنج‌روزه و روزینه .

گاهی با افزودن «ب» اضافه در اول و «ی» مصدری در آخر اسمهای معنی، قید

سازند ، مانند : باسانی ، بدرستی و بخوبی .



## تمرینهای بخش ششم - قید

۱ - قید چیست ؟

۲ - نوع قید را در جمله‌های زیر معلوم کنید :

کوروش دانش آموز بسیار با هوشی است . هوشنگ مردانه وار امتحان داد .  
فرهاد خیلی زیرکانه سخن میگوید . آموزگار خیلی خوب درس میدهد . او از عهده‌ی  
امتحانات بخوبی برآمد .

۳ - قید چند گونه است ؟

۴ - قیدهای مختص و مشترك را در جمله‌های زیر بیابید :

هنوز درس میخواند . هر گاه کسی درس نخواند هرگز قبول نمیشود . او را  
خوب میشناسم ، بدینجهت او آدم بدی است . داریوش پیوسته گریه میکند . چه بچه‌ی  
بهانه گیری است !

۵ - قیدهای زمانی کدام است ؟

۶ - قیدهای زمانی را در جمله‌های زیر بیابید :

گاهی او را می‌بینم که همواره درس میخواند . پیوسته گرفتار است . از نیمه  
شب تا نیمروز باران میبارید ، و امشب هم تا فردا باران خواهد بارید . دیروز  
آموزگارمان دستور داد که پس فردا بمدرسه نیایید . پارسال من شاگرد کلاس  
چهارم بودم . عجالةً من میروم ، شاید او را بغتةً پیدا کنم . الان سرکوچه بودم .  
عنقریب کشور ایران کارخانه‌ی ذوب آهن خواهد داشت . الساعة در مدرسه بودم .  
اتفاقاً بفکر افتادم که فوراً بمنزل برگشته تا شب دایماً درس بخوانم . احیاناً در  
خیابان با او روبرو شدم .

۷ - قیدهای مکان کدام است ؟

۸ - قیدهای مکان را در جمله‌های زیر بیابید :

تزدیایک حوض مرو. زیرو زبراین تپه مملو از نفت است ، زیرا کردا کردا آترا  
سیم خاردار کشیده‌اند. هر جا بروی تنها خواهی بود . رو بروی مدرسه‌ی ما مدرسه‌ی  
دیگری است . پیرامون چهار ضلعی دوازده متر است . پاکی بیرون خانه دلیل بر  
تمیزی درون آنست . از اینجا تا با آنجا راه بسیار است . داخل خانه شدم .

۹ - قیدهای مقدار کدام است ؟ قیدهای مقدار را در جمله‌های زیر بیابید .  
چندان بخور که نمیری ، کمابیش مشغول کارم . سراسر جهان را آسمان فرا  
گرفته است . کمتر راه برو تا بسیار خسته نشوی . لااقل قناعت کن تا اندکی پس  
انداز داشته باشی .

۱۰ - قیدهای تأکید و ایجاب کدام است ؟

۱۱ - قیدهای تأکید و ایجاب را در جمله‌های زیر بیابید ؟

بی گفتگو بکار خود مشغول باش . بدرستی این کار را انجام بده . راستی تو  
بودی که بمن در گرفتاری یاری کردی ؟ آری ! حتماً جبران خواهم کرد ، واقعاً  
زندگی خوب خواهد شد .

۱۲ - قیدهای زینت کدام است ؟

۱۳ - قیدهای زینت را در جمله‌های زیر بیابید :

سربازان فوج فوج وارد شدند و دسته دسته با آسایشگاه رفتند : سرانجام او را  
یاری کرد و یکان یکان بسؤالهای او پاسخ داد . دو باره کتاب مرا برداشتی من پیایی  
بتو گفتم درس بخوان ولی تو دمامم بگردش میپردازی : اولاً باید سوار اتوبوس شد .  
ثانیاً روی صندلی نشست . ثالثاً هنگام پیاده شدن با هستگی پیاده شویم :

۱۴ - قیدهای نفی کدام است ؟

۱۵ - در جمله‌های زیر قیدهای نفی را بیابید :

هیچ پول ندارم . هرگز کار بندمکن . هیچ وجه سخن زشت مگو . ورود مطلقاً

ممنوع است .



- ۱۶ - قیدهای چگونگی کدام است ؟
- ۱۷ - در جمله‌های زیر ، قیدهای چگونگی را بیابید :
- آهسته صحبت کنید تا بخوبی از عهدہ بر آید . کار نیکو کردن از پر کردن است . اگر عاقلانه درس بخوانی ، بخوبی پیشرفت خواهی کرد . خندان و شادان آمدم ، در حالیکه او را نالان یافتم ، چند نفر سر باز سواره و چند نفر سر باز پیاده از سر باز خانه بیرون آمدند . من کتباً از شما پرسیدم ، در حالیکه شما شفاهاً بمن جواب دادید .
- ۱۸ - قیدهای استثنا کدام است ؟
- ۱۹ - قیدهای استفهام کدام است ؟
- ۲۰ - قیدهای استثنا و استفهام را در جمله‌های زیر بیابید :
- همه شاگردان آمدند جز پروین . چرا مداد مرا نمیدهی ، تا کی باید پیش تو باشد ؟ مگر آموزگار بتو درس نمیدهد ؟
- ۲۱ - قیدهای تمنی کدام است ؟
- ۲۲ - قیدهای تشبیه کدام است ؟
- ۲۳ - در جمله‌های زیر ، قیدهای تمنی و تشبیه را بیابید :
- کاش در امتحانات قبول شوم ! ما نا که اسفندیار روین تن است . ای کاش جوانی برمیکشت . همانا رستم پیلتن است .



## بخش هفتم

# حروف اضافه

۳۸۳ - حروف اضافه ، حرفهایی هستند که بکلمات اضافه شده ، نسبت بین دو کلمه را نشان دهند و کلمه را متمم یا مفعول بواسطه برای صفت یا فعل یا قیدی قرار دهند ، مانند : من به دبستان میروم . فکری برای خود کنید .  
حروف اضافه‌ی مشهور از این قرار است : ب ، به ، با ، از ، بر ، تا ، در ، را ، اندر ، نزد ، نزدیک ، پیش ، برای ، بهر ، روی ، زیر ، سوی ، میان ، بی ، جز ، بی و چون .

ب : بنام خدا ، با : با هم رفتیم . . از : از راه خراسان .

بر : بر پشت اسب نشست . در : طهمورث در خانه‌ی ما است .

سو : سوی من بنگر . را : او را دیدم . بی : بی تو نمیروم .

زی : بمعنی سوی و نزد : زی من آورد .

جز : جز - خدای مرا دوستی نیست . پیش : پیش از ما مردمی بودند .

نزدیک : نزدیک خانه‌ی ما . برای : برای خاطر خدا . تا : از اینجا تا بازار .

زیر : زیر میز . جلو : جلوی خود را نگاه کن . بهر : بهر او . روی : روی

میز . سر : سر کوچه . برون : برون خانه . بیرون : بیرون کوچه . اندرون :

اندرون خانه . همه‌ی این حروف بکلمه‌ی بعد از خود اضافه میشوند با استثنای

حرف را : که پس از مضاف الیه در آید و معنی کسره دهد ، مانند : گاورا رای بر آن

قرار گرفت (مرزبان نامه) یعنی رای گاو بر آن قرار گرفت .

۳۸۴ - برخی از حروف اضافی معنی های گوناگون دارد که مشهورترین

آنها از این قرار است : ب ، از ، با ، بر ، در .

۳۸۵ - معانی ب بدین شرح است : ظرفیت : بخانه رفتیم . سو گند : بخدا قسم .

تشبیه : بمآند او ، پیدرش ماند . مصاحبت یا همراهی : بهرام ما آند ، سلامت .  
سببیت : بجرم خیانت بکیفر رسید .

سوی و طرف : بسوی اورفت ، بگوشه‌ی چشم نگریت .

یاری و استعانت : بخواست خدا ، یاری خدا . اندازه و مقدار : بخروار

شکر پاشید .

بیان نوع ، کسی که بدی کند بمردمش مگیر . یعنی از نوع انسان

حسابش مکن .

بمعنی برای : بدیدنش رقتم . یعنی برای دیدن اورقتم .

توافق و سازگاری : دنیا بکام منست . مقابله و عوض : یکمن پیاز به پنج

ریال . بمعنی بالا و استعلا . شاهنشاه تاجی بسر بر نهاد . یعنی بالای سر .

بمعنی پایان و آخر هر چیزی : از شرق بغرب رفت .

برای ترکیب : دم بدم ، خانه بخانه و شهر بشهر .

۳۸۶- حرف ب بر سر برخی از افعال در آمده بمعنی : تأکید بکار رود ،

مانند : برو ، بگو ، بکوش و بخور . گاهی بر ، در ، اندر را پس از حرف ب اضافه برای

تفسیر و شرح آن آورند ، مانند : تاج بسر بر نهاد . بخانه در مردی دید . بخواب

اندر بود . «ب» اضافه راهر گاه بخوانند بحرف بعد متصل نکنند بصورت «به» نویسند .

۳۸۷- معانی از ، بدین ترتیب است : - بیان جنس : ساعتی از طلا در دست

داشت . برای تبه‌میزی : یکی از شاگردانرا بر گزید .

برای سببیت : از درس خواندن است که دانش آموزان در امتحان قبول میشوند .

برای ابتدا : از تبریز بتهران آمدم . برای مجاوزت : تیراز کمان گذشت .

ملکیت : این کتاب از من است . برای برتری و تفضیل : بهرام از فرهاد درسخوان

تراست . حرف اضافه‌ی از ، را «فردوسی» با بر ترکیب کرده و از آن ، معنی

بلندی و استعلا خواسته است :

بسر بر نهاد آن دل افروز تاج

چو خسرو نشست از بر تخت عاج

و نیز «ازبر کردن» بمعنی مطلب ، یا نوشته‌ای را بیاد و حافظه سپردن بکار می‌رود .  
 ۳۸۸- معانی با از اینقرار است: همراهی و مصاحبت : با من باطابق درس آمد .  
 سوی : با خانه آمد ، یعنی بسوی . خانه آمد . با : باین معنی مربوط بادیات قدیم  
 است و امروز بکار نرود . استعانت : با یاری خدا . مقابله : با وجود شامن چکاره‌ام .  
 ۳۸۹- معانی بر از اینقرار است : - بلندی و استعلا : کلاه خود را بر سر داشت .  
 از برای : گفت اگر این کشور بر من مسلم شود ، ستمگرانرا بکیفر رسانم .

**وجوب و التزام :** حالانماز خواندن بر تو واجب است .

**قصد و آهنگ :** بر آن باش که راستگو باشی . بر آنم که دروغ نگویم .

**توالی و پی‌درپی بودن :** پدر بر پدر عالم است .

۳۹۰- معانی در از اینقرار است : - ظرفیت ، در ایران از او نامدارتر نبود .  
 سوی و طرف : در من نگر نیست . نزدیکی و مصاحبت : در پیش او بود . کثرت :  
 سبزه در سبزه ، دایره در دایره ، باغ در باغ .

۳۹۱- کلمات ، پیش ، روی ، زیر ، جلو ، عقب و مانند آنها ، چون با متمم  
 ذکر شود ، از حرف اضافه باشد و کر نه قید یا صفت است ، مانند : مداد تو پیش  
 من است . دستترا روی میز بگذار . بیا جلو همه بنشین .

۳۹۲- حروف : در ، برواندر ؛ هر گاه با مصدر ذکر شود ، از حروف اضافه  
 نباشد و پیشاوند است ، مانند : در رفتن ، در آمدن ، برخاستن ، اندر شدن .  
 ۳۹۳- برخی از حروف اضافه مرکب بکار روند ، مانند : از برای ، از جهت ،  
 بموجب ، بنا بر ، در باب ، در باره ی ، نسبت به ، در حقیق ، بر طبق ، بجای بر ضد ،  
 بر علیه ، غیر از ، بغیر ، بجز و در عوض .



## تمرینهای بخش هفتم - حرفهای اضافه

۱ - حروف اضافه کدام است ؟

۲ - چند حرف اضافه نام ببرید .

۳ - در جمله های زیر حروف اضافه ای گوناگون بکار رفته است ، زیر هر يك

با نام بردن نوع آن خطی بکشید :

بنام خداوند جان و خرد      کزین برتر اندیشه برنگذرد

بکوش تا بکار خلق آیی . بکوش تا بخدمت جهان را آرایش دهی .

بدریا در منافع بیشمار است      اگر خواهی سلامت بر کنار است

جز خدای بزرگ بکسی دیگر راه ندارم ، برای خدا حافظی بخدمتش شتافتم .

تزدیک مدرسه ی ما باغی است . همیشه جلوی خود را نگاه کن تا راه را گم نکنی و

بسوی پیراهه نروی . زیر میز من مقداری کتاب است . تخته سیاه جلوی آموزگار است .

او را سوار بر اسب کردم و خود پیاده از راه دیگر بمنزل آمدم ، سر کوچهی ما

چندین ایستگاه اتوبوس است . اگر تو بروی ، من نیز بسوی تو میآیم .

۴ - حروف اضافه ای که معنی های گوناگون دارد ، کدام است ؟

۵ - در جمله های زیر جای هر حرف اضافه نقطه گذاشته شده است . شما با توجه

بمعنی جمله ها آنها را کامل کنید: ... خانه هستم ، ... خدا سو کند ، ... برادرش

شبيه است ، ... همراه او آمد ، ... سوی ایشان آمدم ، از شیراز ... تهران آمد ، کوه

... کوه گردش کردم تا ... سر بلندترین کوه ها رسیدم ، جهان ... کام درویشان است ،

کسی که بدی کند ، ... مردمش مگیر ، دستبندی ... طلا در دست داشت ، این مداد

... من است ، آن قلم ... این قلم زیباتر است ، ... شیراز بکازرون رفت ، ... سر کلاه

داشت ، اکنون درس خواندن ... تو واجب است ، ... وجود شما من بخانه میروم ،

... من نگر هست ، ... پیش او بود ، سبزه ... سبزه باغ است ، دایره ... دایره مردم حلقه

زده بودند .

## بخش هشتم

# حرف ربط

۳۹۴ - حرفهای ربط ، کلماتی هستند که دو کلمه یا دو عبارت و یا دو جمله را یکدیگر ربط و پیوند دهند، و آنها بر دو گونه اند : حرفهای ربط مفرد، حرفهای ربط مرکب .

۳۹۵ - حرفهای ربط مفرد ، مانند : یا ، نه ، مگر ، پس ، چون ، چه ، تا ، شاید ، اگر ، خواه ، هم ، نیز ، و ، زیرا ، باری ، گویا ، کاش ، اما ، لیک و که ، مانند : اگر خواهی که محبوب همگان باشی مردم آزار مباش . فریدون و کورش با هم رفتند .

۳۹۶ - حرفهای ربط مرکب ، مانند : اگرچه ، بنابراین ، مبادا ، هر چند ، چندانکه ، زیرا که ، همینکه ، همانکه ، بلکه ، چنانچه ، چنانکه ، تا اینکه ، وقتیکه ، شاید که ، وانگهی ، مانند : پدرم از سفر رسید همینکه مرا دید در آغوشم کشید .

۳۹۷ - حرف تا ، هر گاه بمعنی انتها باشد و با متمم ذکر شود از حروف اضافه است ، مانند : از روز کار پیغمبر تا زمان ما ، و اگر حرف ربط باشد ، بمعانی زیر بکار رود : -

شرط : تا درس نخوانی کامیاب نشوی . بمعنی **بمحض آنکه** : تا از در رسید کتابش را برداشت ، **عاقبت** : تا به بینیم سرانجام این کار چه خواهد بود .

سبب:

نام يك رفتگان شايع مكن      تا بماند نام يكت بر قرار  
(سعدی)

بمعنی که:

عمر گرانمایه در این صرف شد

تا چه خورم صیف و چه پوشم شتا (سعدی)

بمعنی چندا نکه:

تا توانی درون کس مخراش      کاندین راه خارها باشد (سعدی)

بمعنی استمرار: تا صدسال بزی . بمعنی زفهار:

ز صاحب غرض تا سخن نشنوی

که گر کار بندی پشیمای شوی (سعدی)

۳۹۸- حرف که بمعنای زیربکار رود، مانند: سببیت: در خواندن بکوش که

در امتحان قبول شوی . تفسیر: شنیدم که میگفت . در مورد عملی ناگهانی:

نشسته بودیم که دزد آمد . بمعنی اگر: بندهی کنهکار چه کند که

توبه نکند . بمعنی از: بسختی مردن به که بار منت دونان بردن . برای دعا:

گفت که خدا پدرش را پیامرزد . بمعنی بلکه: نه صدر جهان است که خورشید

جهان است .

۳۹۹- حرف چه بمعنای زیر بکار رود: - بمعنی زیرا: ای فرزند ، هنرآموز

چه هنرمند هر جا رود قدر بیند . بمعنی برابری: چه بر تخت مردن چه بر روی

خاک . چه خواجه علی چه علی خواجه .

۴۰۰- حرف چه اگر پرسش را برساند ، از ادوات استفهام است ، مانند:

چه گفتی؟ و اگر بمعنی «چیزی که» باشد، موصول است، مانند: من آنچه شرط دوستی

است بجای آورم . و اگر بمعنی چقدر باشد، قید است ، مانند: هوا چه خوش است ،

چه باغ سرسبزی هست، چه شاگرد درس خوانی است !

کلمه‌ی چه را اگر باواو (و) نویسند ، مخفف چون باشد . و اگر باین معنی

نباشد بدون واواست ، مانند:

## چو آهنگ رفتن کند جان پاک

چه بر تخت، مردن چه بر روی خاک

حرف (و) واو ربط، که آنرا واو عطف نیز گویند در محاوره حذف شده و

بضمه بدل شود، مانند:

کتاب دوات قلم آوردم. که در کتابت آنرا چنین نویسند: کتاب و دوات و

قلمرا آوردم، و آنرا و بفتح تلفظ کنند.



www.KetabFarsi.com



## تمرینهای بخش هشتم - حرف ربط

- ۱- حرفهای ربط کدام است ؟
  - ۲- حرفهای ربط بر چند گونه است ؟
  - ۳- چند حرف ربط مفرد نام ببرید .
  - ۴- چند حرف ربط مرکب نام ببرید .
  - ۵- در جمله‌های زیر، حرفهای ربط مفرد و مرکب بکار رفته‌است ، زیر هر يك خط بکشید :
- پرویز و پروین هر دو خواهر و برادرند . دوستی مرادید و با او بخانه‌اش رفتیم .  
وقتی که ، و فوق‌شدهی هر چه بخواهی بتو میدهم، هر چند پول داشته باشی دانش بهتر است.  
ذیرا هر که دانش آموزد هر آینه پول نیز دارد. چنانچه دنبال من بیایی گرفتار خواهی  
شد . چندانکه کاوش کردم او را نیافتم ليك همینکه او را پیدا کردم اونیز مرا دید .  
اگر میخواهی که در چاه خواری فرو نروی ، مبادا ناتوانانرا بیازاری . کورش مرا  
دید اما خودش را بمن نشان نداد . اگر چه باران آمد باری هواخنك شد . دیگر  
از آن مرد صحبت نکن تا اینکه او را بینم .



## بخش نهم

### اصوات

۴۰۱- اصوات یا آواها ، الفاظی است که بر : تحسین ، شادی ، تعجب ، رنج ، تنبیه ، بیم و امید و مانند آنها که بیان کننده‌ی حالات روحی گوینده است دلالت کند و یا عباراتی است که از عربی وارد زبان پارسی شده بجای اصوات بکار رود. و باید در نوشتن پس از آنها بلافاصله علامتی باین شکل «!» که آنرا علامت تعجب گویند، بکار برد، مانند: به به ! چه شاگرد درس خوانی. آفرین! که در امتحانات قبول شدی .

۴۰۲- در تحسین : آفرین ، به به ، خهی ، خوب ، تبارک الله ، بارک الله ، خه خه ، اینت ، بنام ایزد ، زه ، زه زه ، ماشاء الله و چندا !

۴۰۳- در تعجب : وه ، خوشا ، خنک ، عجب ، شگفتا، عجبا، سبحان- الله ، لوحش الله، تعالی الله ، چه خوب و چه قدر عالی !

۴۰۴- در افسوس : افسوس ، دریغ ، وای ، آواخ ، آوخ ، اوف ، اوخ ، آخ ، آه ، دریغا ، تفو ، حیف ، دردا ، داد ، فریاد ، بدا و تف !

۴۰۵- در ندا : ای ، ایا . در تنبیه و آگاه کردن : هان ، ها ، آهای ، هلا ، الا ، خاموش ، تگر ، باخبر ، هی ، هله ، هین ، خبر داد و اینک . الف ندا که به آخر کلمه پیوندد : شهریارا ، شها و یارا .

۴۰۶- در تحذیر و بر حذر داشتن : زینهار ، دخیل ، مبادا ، زنهار ، امان و پرهیز .

۴۰۷- در امید و آرزو : ای کاش ، کاشکی ، کاشکه ، و کاش .

۴۰۸- گاهی اصواتی یافته شود که تقلید از طبیعت است مانند: چه چه بلبل و جیک جیک گنجشک ، عوعو و واق واق سگ ، میومیوی گربه ، خش خش برکما

و غیره ، قفل کوزه ، کیش کیش : برای راندن مرغان ، لای لای : نغمه‌ی مادر  
برای خواباندن کودکش. جرتک جرتک : صدای بهم خوردن پول خرد . دتک  
دتک : صدای زنگ . تق تق : صدای کوبیدن میخ ودر - ساغ ساغ : آواز زاغ .  
چاو چاو : آواز گنجشک ، شپاشاپ و شب شب . آواز پیکان تیر . فشافش ، آواز  
تیرهایی که پیایی اندازند ، و چکا چاک ، و چاک چاک ، و چک چک : آواز  
گرزها و شمشیرها که در پی هم زنند ، تی تی صوتی که مرغان را بدان طلبند. مثال :

برآمد ز ناورد برنا و پیر  
چکاچاک خنجر فشافش تیر  
(عبدالله هاتفی)

فخر رازی علم را لیتی کند  
پیش مرغان ریزد و تی تی کند .  
(مولوی)

جمله مرغان ترك کرده جیک جیک  
باسلیمان گشته افصح من اخیک  
(مولوی)

اصوات گاهی مرکب باشند ، مانند : بدبخت ، بیچاره ، خدارا ، خدا  
تکناد ، بنام ایزد ، بی پیر ، پناه بر خدا ، خدا بیامرز ، خدا نخواسته .



## تمرینهای بخش نهم - اصوات

- ۱- اصوات یا آواها چگونه کلماتی است ؟
- ۲- از اصوات یا آواها هر چه میدانید نام ببرید .
- ۳- در جمله‌های زیر، اصوات بکار رفته است ، زیر هر يك خط بکشید :
  - آفرین! بر تو که شاگرد درسخوانی هستی .
  - لوحش الله! که جوانی پاك سرشت است .
  - افسوس! که دیگر وقت نداریم .
  - دریغا! که او از من خبر ندارد .
  - دردا! که روزگار بکام من نیست .
  - حیف! از این کتاب که پاره شد .
  - باخبر باش! که سر میشکند دیوارش . مبادا! گرفتار آید . زینهار! تا مرا نبینی بمسافرت فروی .
  - هان! ای دل عبرت بین، از دیده نظر کن هان! ای! کریمی که از خزانه‌ی غیب ، هر که را روزی دهی .
  - ایا! شاه محمود والاتبار .
  - خنک! آنکه آسایش مرد وزن را بر آسایش خود گزیند .
  - خوشا! بحال تو .
  - بدا! بحال من .
  - ماشاء الله! چه چاق شده .



## نقطه گذاری

۴۰۹ - نقطه گذاری وسیله‌ی بهتر خواندن و بهتر فهمیدن مطلبی است که با نوشته بیان میشود ، بنا بر این در پارسی هم باید نهایت دقت را در اصول نقطه گذاری مانند زبانهای اروپایی کرد و کم و بیش همان علاماتی را که در نوشته های فرنگی استعمال میشود بکاربرد ، در نوشتن پارسی میتوان این علامت‌ها را برای نقطه گذاری اختیار کرد :

۴۱۰ - نقطه یا علامت وقف ، سکوت بزرگ در خواندن را نشان میدهد ، و علامت تمام شدن جمله است : آموزگار باطاق درس وارد شد .

این علامت را همواره با گذاشتن يك نقطه (.) در آخر جمله نشان میدهند .

۴۱۱ - نقطه‌ی استفهام یا علامت پرسش (؟) ، آنست که در آخر جمله‌ی سؤالی گذارده میشود ، مانند : آیا از پدرتان نامه‌ی دریافت داشته‌اید ؟ خبر تازه چه دارید ؟  
۴۱۲ - نقطه‌ی تعجب : این علامت (!) در پایان عباراتی بکار میرود که غرض از آن بیان تحسین و استهزاء و یا نظایر اینها باشد

به‌به ! آفرین ! اینهم کار شد ! شکفتا ! خیلی عجب است !

۴۱۳ - بند (،) یا (ویرگول) کمترین سکنه‌ای است که در جمله واقع میشود و غالباً جای واو عاطفه را می‌گیرد ، مانند : زمین ، ماه ، ستارگان ، خورشید ، همه در گردشند .

گاهی در جمله پیش از حرف عطف بکار رود ، مانند : ابر ، و باد ، و مه ، و خورشید ، و فلک در کارند . پس از چهل روز آب فرو نشست ، و کشتی نوح بر کوه جودی قرار گرفت .

۴۱۴ - نقطه بند (؛) یا نقطه ویرگول ، علامت مکتبی است در جمله پیش از مکتبی که با بند (،) نشان داده میشود . این علامت میان دو جزء يك جمله‌ی مرکب

(دویم جمله‌ی مستقل) بکار میرود ، بشرط اینکه آن دو با حرف عطنی بیکدیگر متصل نشده باشند ، مثال :

کتاب را برداشت و بکنار جوی نشست ؛ با وجود این هنوز حال خواندن نداشت .

۴۱۵- دو نقطه (:) علامتی است که عبارت پس از خود را شرح و تفسیر کند و غالباً برای مقاصد ذیل بکار رود :

اول - برای نمایاندن تسلسل فکری موجود میان دو نیم جمله که با هم يك جمله‌ی کامل میسازند و اهمیت دادن باین تسلسل ؛ مثال : مغولان هفتصد هزار مردم نیشابور را قتل عام کردند ، این خود می‌رساند که چه بلایی بوده‌اند .

دوم - برای جدا کردن جمله‌ی کاملی از جمله‌ی دیگر که مفهوم آن را تفسیر می‌کند یا بسط میدهد ؛ مثال : فریدون را سه پسر بود : ایرج و سلم و تور .

سوم - پیش از قولی که از دیگران در نوشته نقل میشود ، مثال :

فردوسی عایه‌الرحمه فرماید :

توانا بود هر که دانا بود  
ز دانش دل پیر برنا بود .

۴۱۶ - علامت نقل « » این علامت در هنگامی بکار میرود که گفته‌ی کسی یا مطلب شخصی را نقل میکنند و آن را در میان دو گیومه « » یا علامت نقل مینویسند ، مانند :

چه خوش گفت فردوسی پاکزاد

که رحمت بر آن تربت پاک باد :

« میازار موری که دانه کش است

که جان دارد و جان شیرین خوش است »

سعدی فرماید : « متکلم را تاخرده نگیرند سخنش صلاح نپذیرد » ، موضوع

بحث امروز ما « آزادی فردی » است .

۴۱۷ - خط فاصله (-) این علامت برای جدا کردن جمله‌هایی بکار میرود

که از لحاظ منطقی و ساختمانی هر دو مستقل از یکدیگرند، مثال: اگر پرسیده شود - والبته در گفتن این، من هیچ قصد توهینی ندارم - که چرا پیروان دین مسیح این همه جنگ افروزی میکنند ...

اجزای تعریف کننده یا شمارنده‌ی جمله را میان دو خط فاصله میگذارند، مثال: این اکتشافات - باروت، ماشین چاپ، قطب نما، و دوربین - همچون سلاح‌هایی است که علم کهن در برابر آن بزانو درمی‌آید. هنگامی که جمله‌ی معترضه می‌نویسند در اول و آخر آن این خط فاصله را میگذارند، مثال: اگر کشتی غرق شود - که خدا چنین نخواهد! - کار آن مرد ساخته است.

خط فاصله بجای کلمه‌ی «تا» میان دو عدد یا دو کلمه گذارده میشود، مثال: صفحات ۷-۱۲، خط تهران - تبریز. در مورد کلماتی که در آخر سطر آمده و بعقل تنگی جا همه‌ی آن در یک جا نمیکنند این علامت (-) را گذارده بقیه‌ی کلمه را در سطر بعد مینویسند.

۴۱۸ - دو هلال یادو پراتنز ( هنگامیکه کلمه‌ای را برای توضیح در وسط جمله می‌آورند، آنرا در میان دو هلال جای میدهند. شهر رضائیه (ارومیه) از شهرهای بزرگ آذربایجان است.

۴۱۹ - دو قلاب [ ] هنگامی که عبارت کتابی یا نوشته‌ای را نقل می‌کنند، و در اصل از آن چیزی افتاده است و آنرا از خود بر آن میافزایند یا میخواهند توضیح بیشتری بخواننده بدهند، آن کلمه یا عبارت را در میان دو قلاب جای میدهند: «اینها [جویندگان طلا] از ارتکاب هیچ جنایتی باک نداشتند».

۴۲۰ - نقطه‌های تعلیق (...): این نقطه‌ها علامت آنست که از آنچه نقل شده يك کلمه یا بیشتر را حذف کرده‌اند که بودن و نبودن آنها در مطالب تأثیری نداشته است، یا مطلبی را که نقل کرده‌اند قسمتی از آن محو شده و یا ناخواناست، مثال: مسأله‌ی اساسی ... این است که همان نیروها ... هنوز در زندگی هراسانی تأثیر دارد ...

### تخفیف

۴۲۱ - در زبان پارسی برخی از حروف را از بعضی کلمات انداخته آنها را **سبک و کوتاه** سازند ، و این امر بیشتر از نظر ضرورت شعری واقع شود ، جدول زیر کلماتی چند را که بطور **مخفف** بکار میروند نشان میدهد :

مخفف	اصل	مخفف	اصل	مخفف	اصل
نکو	نیکو	سینه	سیاه	ناکه	ناگاه
ره	راه	چه	چاه	نوز	هنوز
فکار	افکار	برون	بیرون	بارکه	بارگاه
فغان	افغان	شکر	شکار	کنون (نون)	اکنون
آوا	آواز	انده	اندوه	کهربا	گاهربا
چنو	چون او	زمی	زمین	سته	ستوه
که	کوه	شاباش	شادباش	بازرگان	بازارگان
هماره	همواره	شه	شاه	هزمان	هرزمان
فگندن	افگندن	سپه	سپاه	کنه	کناه
فتادن	افتادن	شکم	اشکم	بد	بود
تر	تاتار	چمدان	جامه‌دان	دهن	دهان
سکندر	اسکندر	نوشیروان	انوشیروان	شیب	نشیب
چار	چهار	چل	چهل	فرامش	فراموش
زنهار	زینهار	خمش	خاموش	نک	اینک



## ابدال

۴۲۲- در زبان پارسی برخی از حروف بیکدیگر تبدیل شوند ، از اینرو ، از يك معنی ويك ریشه ممکن است دو یا چند صورت مختلف وجود پیدا کند ، و غالباً معلوم نیست که کدام يك از آنها اصل و کدام يك بدل است ، این عمل را ابدال گویند . حروف زیر بیکدیگر تبدیل شوند :

- همزه (ء) به (ه) : است : هست ، ایچ : هیچ ، این : هین .  
 ب به واو (و) : باز : واز ، خواب : خواو ، برداشتن : ورداشتن .  
 ب به م : غزب : غزم .  
 ب به پ : پینوله : پینوله ، اسب : اسپ .  
 ب به ف : زبان : زفان ، جاماسب : جاماسف ، بغ : فغ ، بنان : فنان (بتها) .  
 ب به و : ساربان : ساروان .  
 پ به ف : پیل : فیل ، گوسفند : گوسپند ، سپید : سفید .  
 پ به ج : پالیز : چالیز .  
 ت به د : کتخدا : کدخدا ، توت : تود ، زرتشت : زردشت .  
 ج به ت : تاراج : تارات .  
 ج به ز : جوچه : جوزه ، ارج : ارز .  
 ج به ژ : باج : باژ ، کچدم : کژدم ، لاچورد : لاژورد ، لجن : لژن .  
 ج به ك : آخشيج : آخشبك .  
 ج به خ : اسفناج : اسفناخ .  
 چ به ز : پچشك : بزشك .  
 چ به ش : لخچه : لخشه ، کاچی : کاشی .  
 چ به ك : پوچ : پوك .  
 خ به ه : خجیر : هجیر ، خستو : هستو .  
 خ به ش : سارخك : سارشك (پشه) .  
 خ به غ : ستبخ : ستبخ .  
 د به ت : دراج : تراج ، زردشت : زرتشت .  
 د به ذ : گنبد : گنبد ، کاغد : کاغد ، نبید : نبید .  
 ذ به ز : گذاشتن : گزاشتن ، ذغال : زغال .  
 ر به ل : سوراخ : سولاخ ، الوند : اروند ، کاجار : کاجال ، نیلو فر : نیلوفر .  
 ر به ش : انکاردن : انکاشتن .

- ز به ج : سوز : سوج ، روز : روج .  
 ز به س : ایاز : ایاس ، هرمز : هرمس .  
 ز به غ : آمیز : آمیغ ، فروز : فروغ ، کریر : کریغ .  
 ژ به ج : دانژه : دانجه ، کژک : کجک ، هژیر : هجیر .  
 ژ به س : تکژ : تکس (دانه‌ی انگور) .  
 س به ش : فرسته : فرشته .  
 س به ج : خروس : خروج ، ریواس : ریواج ، ریباس : ریباچ .  
 س به چ : خروس : خروج .  
 س به ه : راس : راه ، خروس : خروه ، گاس : گاه .  
 ش به چ : کاش : کاش ، ش به س : شارک : سارک (بیل) .  
 غ به گ : شغال : شغال ، زغال : زغال .  
 ف به واو : فام : وام ، یاوه : یافه : دیفار : دیوار .  
 ک به غ : کج آکند : غزا کند ، کزکاو : غزکاو .  
 گ به غ : گلوه : گلوه ، گلیواج : غلیواج ، گام : لغام .  
 گ به ب : گشتاسب : بشتاسب .  
 گ به ج : آخسیگ : آخشیج .  
 گ به د : آونگ : آوند ، اورنگ : اورند .  
 گ به واو : گمرک : ورگ : گشتاسب : وشتاسب .  
 گ به ی : آذرگون : آذریون .  
 ل به ن : چندل : چندن .  
 م به ن : بام : بان .  
 م به ف : بوم : بوف .  
 واو به ب : نوشته : نیشه .  
 واو به دال : کالیوه : کالیده .  
 واو به ف : یاوه : یافه .  
 واو به پ : وام : پام .  
 ه به همزه : هسته : استه .  
 ه به ج : ماه : ماج ، ناکاه : ناگاج .  
 ه به ک : پروانه : پروانک .  
 ی به دال : روینگ : روونگ (چوبی سرخ که بدان رنگ کنند) .  
 ی به ذ : آیین : آذین .  
 ی به ل : نای : نال .

۴۲۳ - قلب حروف بیکدیگر : قلب عبارت است از آنکه حرفی را از جایش بجای دیگر نقل کنند. در پارسی مانند زبانهای دیگر در بعضی از کلمات حروف بیکدیگر قلب شوند ، مانند :

هرگز : هگرز	امرود : ارمود
درویش : دریش	استخر : استرخ
هوشیار : هشیوار	آماس : آسام
لهاشم : هلاشم (زشت و زبون)	پیروز : پرویز
کنار : گران	تبریز : قریز
بلغور : برغول	شلمغ : شلمغ



www.KetabSarsi.com

## قسمت سوم

در حروف مفرد و مرکب بترتیب حروف الفبا

www.KetabArshi.com

## در حروف مفرد و مرکب

### بترتیب حروف الفبا

#### الف

- ۴۲۴ - الف ندا ، در آخر اسم و صفت ، مانند : **خدا یگانا ، شاها ، حسنا** و آن را الف دعا نیز گویند ، مانند : **خدایا** .  
در جاییکه الف ندا پس از اسمی در آید دیگر حرف ندا در اول آن جایز نیست ، بنابراین : **ای ملکا وای جانا** درست نباشد .  
هر گاه حرف آخر منادا « الف » باشد پیش از **الف ندا** ، **یک « ی »** بیفزایند ، مانند : **خدا : خدایا** .  
اگر در آخر اسم « ی » نسبت باشد ، آنرا پیش از الف ندا حذف نکنند ، مانند : **سعدی : سعدیا و تهرانی : تهرانی**
- ۴۲۵ - **الف تفعیم** ، مانند : **بزرگا** ، **کرد کارا** ، **اعلی حضرتقا** که الف در اینجا ندا نیست ، بلکه الف تعظیم و تفعیم است .
- ۴۲۶ - **الف اعجاب** ، مانند : **شگفتا ، عجبا** .
- ۴۲۷ - **الف جواب** ، در آخر سوم شخص مفرد ماضی گفتن ، مانند : **بگفتا** .
- ۴۲۸ - **الف صفت مشبیه** ، در آخر فعل امر ، مانند : **گوی : گویا ، شنو : شنوا** .
- ۴۲۹ - **الف نسبت** ، در آخر بعضی از صفات ، مانند : **فراخا ، درازا ، پهنا** .  
**ژرفا ، باریکا** . گاهی قبل از الف ، نونی افزایند ، مانند : **فراخفا و درازنا** .  
یعنی : **فراخی و درازی** . این الف را الف مصدری و الف حالت نیز گفته اند .
- ۴۳۰ - **الف اتصال** ، الفی است که در میان دو کلمه‌ی متجانس در آید ، گاه افاده‌ی معنی توالی کند ، مانند : **سالاسال ، دمامم ، پیایی ، مالامال ، شباشب** ،

و پیشاپیش . و گاهی مفید معنی حال است، مانند : **خندا خند** ، **نوشانوش** . گناه  
ملازمت را رساند ، مانند : **دوشادوش** ، **پایاپای** . گاهی مفید معنی تکثیر و مبالغه  
باشد ، مانند : **گونگون** ، **رنگارنگ** .

۴۳۱- **الف عطف** ، الفی است که در میان دو کلمه‌ی مترادف و متضاد و متغایر  
آورده میشود ، و بمنزله‌ی واو عطف است : مانند : **تکاپو (تکوپو)** ، **تکادو (تکودو)** ،  
**رستاخیز (رست و خیز)** ، **سالامه (سال و ماه)** ، **کماییش و شباروز** .

۴۳۲- **الف اشتمال** ، الفی است که بمعنی همه و تمام است ، مانند : **سراسر و سراپا** .  
۴۳۳- **الف لیاقت** ، که معمولاً بعد از صیغه‌ی امر آید و معنی مصدری دارد ،  
مانند : **خوانا (لایق خواندن)** ، **پذیرا (لایق پذیرفتن)** ، **خط خوانا** .

۴۳۴- **الف سوگند** ، این الف در آخر کلمات عربی در آید ، مانند : **حقا** :  
**حقا** که با عقوبت دوزخ برابر است رفتن بیایمردی همسایه در بهشت (سعدی)  
۴۳۵- **الف متکلم** ، یعنی الفی که بمعنی صیغه‌ی متکلم آید ، مانند ، **قبله گاهها**  
(قبله گاه من) ، **جانا (جان من)** .

۴۳۶- **الف ندبه** ، در هنگام ناله و فریاد و حسرت افزایند : **دریغا، دردا** ،  
**وا حسرتا** .

۴۳۷- **الف کثرت** : **بسا** ، **خوشا** ، **خرما** ، یعنی بسیار خوش و خرم .

۴۳۸- **الف اهر و تمنی** ، در لفظ فرما ، مانند :

آنکه فکرش گره از کار جهان بکشد کود را این مسئله فرما نظری بهتر از این (حافظ)  
و غالباً این «الف» علامت فعل امر مصدرهایی است که به «-اودن» ختم شده باشند، مانند:

فرمودن: فرما، پیمودن: پیم، آسودن: آسا، آمودن: آما، ستودن: ستا، ربودن: ربا .

۴۳۹- **الف اشباع** ، و آن الفی است زاید در آخر کلمات برای رعایت وزن شعر ،  
مانند : **رخشانا** : **تابانا** .

ای خردمند عاقل و دانا قصه‌ی موش و گربه بر خوانا

(موش و گربه‌ی عبیدزاکانی)

۴۴۰- **الف دعا و تمنا** در آخر فعل مضارع ، مانند : **بودا** ، **شودا** ، **مبادا** .